

تصویرپردازی فروغ فرخزاد از اندیشه‌های انسان‌گرایانه

ثریا مؤمنی^۱

چکیده

اومانیسیم مکتبی فکری و جنبشی فرهنگی است که محور اصلی آن انسان و موضوعات مربوط به انسان است. این نهضت پس از رنسانس در ایتالیا شکل گرفت و بسیاری از پدیده‌ها، علوم و هنر را تحت تأثیر قرارداد. علاقه اروپاییان به بررسی آثار یونانی و رومی در پیدایش اومانیسیم نقش اساسی دارد.

اومانیسیم گاه به معنی انسان‌گرایی و آن‌چه ماهیت انسانی دارد به کار می‌رود و گاه به معنی مطالعه و پژوهش‌های علوم انسانی است. اومانیسیم مکتب ادبی محسوب نمی‌شود بلکه نقطه عطف شروع مکتب‌های ادبی است و در پیدایش مکتب کلاسیسیم که اولین مکتب گسترده اروپاست نقش مهمی دارد. اگرچه فروغ فرخزاد به طور خاص پیرو این مکتب فکری نیست اما انسان و آزادی وی از جمله محورهای اساسی شعر وی است. در این مقاله چگونگی تصویرپردازی فروغ از اندیشه‌های انسان‌گرایانه بررسی شده و به این نتیجه رسیده‌ایم که برخی از اصول اساسی این مکتب فکری در آثار فروغ نمود بیشتری دارد از جمله: تأکید بر حقوق طبیعی انسان و مخصوصاً زن و نیز گرایش به آزادی و توجه به زندگی به عنوان یک اصل و هدف بدون توجه به جهان دیگر.

کلیدواژه‌ها: اومانیسیم، تصویر و تصویرپردازی، انسان، فروغ فرخزاد

مقدمه

اومانیسیم^۲ زاینده تحول فکری و فرهنگی غرب در انقلاب رنسانس است. این واژه از واژه لاتینی Humus به معنی خاک یا زمین گرفته شده و به انسان و آن‌چه مربوط به تفکر انسانی است می‌پردازد. از این رو در کتاب‌های فارسی این واژه را به «انسان‌گرایی»، «انسان‌محوری» یا «انسان‌باوری» ترجمه کرده‌اند. همان‌طور که از نام این مکتب فکری پیداست، رویکردی است که انسان، آزادی، عقل و خرد او را محور قرار می‌دهد. «این فلسفه بر باور به توانمندی‌ها و قابلیت‌های انسان برای دستیابی به زندگی سعادت‌مند دنیوی در پناه خرد و اخلاق تأکید دارد.» (د، ۱۳۷۸: ۶۱)

«در اصطلاح فیلسوفان و مورخان نیز، اومانیسیم به معنی اعم عبارت از هر نظام فلسفی یا اخلاقی و حتی سیاسی است که هسته‌ی مرکزی آن آزادی و حیثیت انسانی است.» (حلبی، ۱۳۷۱: ۱۱۹)

«پس از رواج مسیحیت، توجه انسان از آسمان و انسان به خدا و ماوراءطبیعت معطوف شد. فلاسفه قرون وسطی انسان را موجودی گناهکار و بی‌ارزش می‌شمردند. هنرمندان قرون وسطایی رنج و عذاب و مرگ را مجسم می‌ساختند، اما اومانیسیم به معنی اخص به نهضتی که در سده چهاردهم در اروپا پدید آمد اطلاق می‌شود که بیشتر حالت عصیان برضد رفتار و سلطه اولیای دین و عالمان الهیات و فلاسفه قرون وسطایی داشت و تحصیل و مذاقه در انسانیات را تشویق می‌کرد و انسان را واجد کمال اهمیت می‌شمرد.» (همان: ۱۱۹)

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد. sorayya.momeni@yahoo.com
Humanism-2

درست است که اومانیسیم در دوران تجدیدحیات فرهنگی اروپا شکل گرفت و مطالعات و پژوهش‌های فلسفی و علوم انسانی محور توجه قرار گرفت اما در واقع اومانیسیم و توجه به انسان از دیرباز در تفکر بشر جایگاه خاص خود را داشته است. گرچه در برخی دوره‌ها که شرایط فکری جامعه دچار رکود و ایستایی شده، انسان‌ها موجوداتی غیرمختار و زبون تصور می‌شدند که تنها رنج‌کشیدن و در خدمت نیروهای برتر بودن، وظیفه‌شان تلقی می‌شده، اما حتی در همان دوران تاریک نیز رشته‌هایی نورانی از تفکر آزاد که انسان را اساس هستی می‌دانستند که حتی قادر به شکست خدایان هم هست، دیده می‌شود.

در شعر فروغ فرخ‌زاد با توجه به این که فروغ به عنوان زنی سنت‌شکن در برابر جامعه مردسالار قیام کرده و ضربه‌هایی به پیکره فولادین این جامعه وارد آورده، انسان جایگاه ویژه‌ای دارد و می‌توان نشانه‌های تفکر انسان‌گرایی را در شعرهای وی جست‌وجو کرد. البته وی هیچ‌گاه به مفهوم تخصصی به اومانیسیم نپرداخته و به عنوان یک مکتب فکری دنباله‌رو ایده‌هایش نبوده، اما در شعر وی دو محور اساسی وجود دارد که بین تفکرات او و اندیشه‌های اومانیسیت‌ها مشترک است:

۱- تأکید بر حقوق طبیعی انسان

یکی از مسائل مهم و مثبت تفکر اومانیسیتی تأکید بر حقوق طبیعی انسان است. انسان به لحاظ سرشت طبیعی خود حقوقی مسلم دارد، اما گاه شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه آن حقوق مسلم را از او سلب می‌کند. فروغ که در شعرش علیه شرایط تحمیل‌شده بر زن‌ها به مبارزه پرداخته، خواستار حقوق زنان و در نهایت آزاد بودن تمام انسان‌هاست. «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن‌ها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی مردان می‌برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن‌ها به کار می‌برم. آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های علمی و هنری و اجتماعی بانوان است.» (جلالی، ۱۳۷۵: ۵۹)

این آرزوها را با مبارزه‌ای که مخصوص خودش است از طریق شعر شکل می‌دهد و به نتیجه نیز می‌رسد. از نظر او شعری باید فریادی علیه نابسامانی‌های جامعه باشد. جامعه‌ای که بافت اصلی آن را انسان‌ها شکل می‌دهند. انسان‌هایی با فطرت یکسان که آزادی حق هر کدام از آن‌هاست. «زندگی اکنون پر از خفقان است، اما شعر از هرگونه فریادی تهی است. ملاحظه‌کاری، رعایت بعضی قواعد، رسوم، ترس و شهرت‌طلبی دیوارهایی هستند که به گرد شاعر امروز کشیده شده‌اند. او در اندیشه طغیان و شورش بر ضد عوامل فساد و انحطاط جامعه‌اش نیست، زیرا که برای او تنها داشتن عنوان شاعری کافی است و فقط یاد گرفته است که بگوید: «آه، من درد می‌کشم» و تصویری کند که رسالت خود را با بیان این جمله به پایان رسانیده است. (همان: ۱۵۷)

۲- هدف زندگی خود زندگی است نه جهان دیگر

در رویکرد اومانیسیتی هدف، تأمین زندگی مناسب برای انسان امروزی است به همین جهت بیشتر به مسائل این جهانی توجه دارد و تمام مبارزات فکری و پژوهش‌های فلسفی برای این است که انسان در این دنیا سعادت‌مند باشد و از جهل و خرافات و ظلم و بی‌عدالتی نجات یابد. «در قرون وسطی اعتقاد بر آن بود که زندگی در این دنیا هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای راهیابی به بهشت جاودان و دنیای باقی و از این‌رو انسان باید تمام سعی و تلاش خود را مصروف تزکیه نفس و تقویت ایمان خویش کند، اما تحولات فرهنگی و علمی که در دوران رنسانس پدید آمد موجب پیدایش باورهای جدیدی در اذهان جامعه اروپایی گردید. جمع‌بندی این باورها در فلسفه انسان‌باوری تجلی یافت.» (داد، ۱۳۷۸: ۶۱)

فروغ چه در سه دفتر اول و چه در دو دفتر بعد که اندیشه‌اش تولدی نو می‌یابد، هرگز طرفدار زندگی پر از رنجی که امید به جهان دیگر را شعار خود ساخته نیست، بلکه تمام تلاشش این است که انسان به اصل و هویت انسانی خود برسد و هیچ‌کس این حق را از او سلب نکند.

از آینه بپرس

نام نجات‌دهنده‌ات را

آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد

تنهاتر از تو نیست؟ (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۴۷)

فروغ از زاویه دید خاصی به انسان توجه می‌کند. در شعر او اندیشه‌های انسان‌گرایانه به شکل فردیت که در مکتب اومانیسم مطرح شده، نیست بلکه از منظر انسانی است که در جمع واقع شده است. انسان در شعر او گاه خود شاعر و گاه دیگری است. «او به اقتضای هنر و در حد توان ذهنی‌اش هر روز با خود و انسان مواجه شده است. با هستی روبه‌رو شده است و هر روز بیش از پیش به هستی آدمی پی برده است. شاید از همین رو نیز هست که نشان‌هایی از اندیشه‌ها و تأمل‌های اجتماعی گوناگون در شعر او دیده می‌شود. از همه‌ی آن چیزهایی که ذهن انسان شاعر آن دوران را می‌توانسته است متأثر کند، متأثر شده است. این نشان‌ها، نشان‌های اندیشه‌ی انسان ایرانی در آن روزگار است و او در گذر پالاینده و خلاق خویش از همه مایه گرفته و از همه گذشته است.» (مختاری، ۸۶: ۵۶۲)

انسان‌هایی که فروغ در شعر خود به صورت خطاب یا غیرمستقیم به آن‌ها پرداخته و وضعیت فکری و زندگی آن‌ها را در شعرش متجلی ساخته و یا افکار و درونیات آن‌ها را کاویده، عبارتند از:

خودشاعر، معشوق، افراد عادی، روشنفکران، مخالفان و... **دانشگاه زنجان**
 «مجموعه‌ی تصویرهای حاصل از انواع خیال در دیوان هر شاعری کم‌وبیش گزارشگر لحظه‌هایی است که با درون و جهان درونی او سروکار دارد و آن‌که نهانی پویا و متحرک دارد با آن که درونی ایستاده و آرام دارد، آن‌که حیاتش در زمینه‌ی مادی یا معنوی متحرک است و آن‌که زندگی ایستا و بی‌جنبش دارد شعرشان یکسان نیست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۷: ۲۵۰)

دستگاه تصویرپردازی فروغ گاه بسیار ساده و گاه دشوار می‌نماید. در سه دفتر اول تصویرهای مجازی و زیبایی‌شناسانه کمتری به چشم می‌خورد و از میان صورخیال بیشتر تشبیه‌های حسی و تشبیه بلیغ اضافی استفاده می‌کند. بنابراین شعر ساده تر و قابل درک‌تر است و البته نسبت به شعر سایر شاعران آن دوره از نظر تصویرپردازی تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد و اگر مضامین خاص فروغ در این شعرها نبود، تشخیص شعر او از دیگران کار ساده‌ای نبود. در این سه دفتر فروغ مطابق با سنت‌های ادبی پیش‌رفته و از وزن‌های عروض سنتی و نیز از قالب‌های چهارپاره و گاه غزل استفاده کرده است. صناعات بدیعی لفظی و معنوی نیز در این سه دفتر جایگاهی ندارد و به ندرت دیده می‌شود، اما در نیمه دوم «صورخیال و کیفیت تصویرگری فروغ تحولی شگرف یافته. این‌جا فروغ به ذات اشیا نفوذ کرده و همه چیز را شاعرانه می‌بیند و نشان می‌دهد. استعاره‌ها نیز در تکوین ایماژهایش نقش اصلی را برعهده دارند.» (زرزقانی، ۱۳۸۳: ۴۶۱)

تحول در صور خیال شعر فروغ به‌ویژه در مضامین انسان‌گرایانه، تحولی از سطح به عمق است. تصویرپردازی زمانی که با تشبیهات، آن‌هم از نوع حسی باشد مضامین را قابل دسترس می‌نماید، اما زمانی که از استعاره، مخصوصاً استعاره مکنیه و نیز نماد استفاده شود، تصویرها زنده‌تر و پویاتر و قابل توجه‌تر می‌شود و برای فهم آن‌ها نیاز به درک عمیق‌تر و تفکر و تأمل بیشتر است. در دو دفتر دوم «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» این قبیل تصویرها بیشتر به چشم می‌خورد:

کسی به فکر گل‌ها نیست/ کسی به فکر ماهی‌ها نیست/ کسی نمی‌خواهد/ باور کند که باغچه دارد می‌میرد/ که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است/ که ذهن باغچه دارد آرام آرام/ از خاطرات سبز تهی می‌شود. (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۲۳)

گل باقلا اعصاب کبودش را در سکر نسیم

می‌سپارد به رهاگشتن از دلهره گنگ دگرگونی (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۵۱)

در این شعر برای گل، داشتن اعصاب تصور شده، سکر و مستی از انسان به نسیم عاریه داده شده، گل اعصابش را به رهاگشتن می‌سپارد، دلهره دگرگونی نیز گنگ تصور شده است. بدون تکلف با چند استعاره، تصویری زیبا و بدیعی خلق شده است که انسان را با طبیعت یکی می‌سازد.

هماهنگی عناصر و تصویرها در شعر فروغ

یکی از مشخصه‌های اصلی شعر فروغ در تصویرپردازی، جان‌بخشی یا تشخیص یا انسان‌نمایی پدیده‌هاست. جانداردین طبیعت و اشیای پیرامون و سایر پدیده‌ها که به صورت تشخیص یا استعارهٔ مکنیه خود را نشان می‌دهد، آشکارکنندهٔ نگاه شاعرانه و نفوذ نگاه و عمیق بودن آن است و از این رهگذر شعر فروغ تحرک و پویایی می‌یابد. او از انسان گیسو را می‌گیرد و به درخت می‌دهد. برگیسوان کاج‌های پیر برف می‌نشیند. تصویری زیبا که یادآور پیری انسان نیز هست و فضایی اندوهگین ایجاد می‌کند.

آن رعشه‌های عطر

در اجتماع ساکت و محبوب نرگس‌های صحرایی

که شهر را در آخرین صبح زمستانی

دیدار می‌کردند. (همان: ۱۸۶)

آوردن صفت «ساکت و محبوب» که خاص انسان است برای اجتماع نرگس‌ها و نیز گزارهٔ «دیدار می‌کردند» که از انسان عاریه گرفته شده، شعر را از ایستایی ورکود درآورده و جانی تازه به آن بخشیده است. این جان‌اندیشهٔ انسان‌گرایی به این شکل ظهور کرده که حتی طبیعت بی‌جان هم از اندیشه‌ها و صفات و رفتار انسانی بهره‌می‌برند. پس تمام هستی می‌شود انسان، انسانی که محور و کانون اصلی هستی است. ۱۳-۱۵ شهریور ۹۲

جمعهٔ اندیشه‌های تنبل بیمار

جمعهٔ خمیازه‌های مودی کشدار

جمعهٔ بی‌انتظار

جمعهٔ تسلیم (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۳۷)

در این تصویرها یکی از عناصر وابسته به انسان حضور دارد. خواه عنصری که مربوط به جسم است مثل تنفس، صدا، خمیازه. و خواه عنصری که مربوط به حالات و نفسانیات یا احساسات اوست مثل بیمار، تنبل، تسلیم، مودی و... و گاه نیز عنصری می‌آورد که در زندگی انسان به عنوان ابزار در اختیار او قرار دارد مثل خانه، پرده، کتاب، گنجه و... .

با کاربرد این عناصر شعر از حالت یکنواختی بیرون آمده و تصاویری که در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود فضایی پویا را ایجاد می‌کند و عاطفه‌ای که از آن دریافت می‌شود همانی است که شاعر آن را به عنوان تجربه‌ای حسّی درک کرده است.

از طرفی دیگر برخلاف جان‌بخشی که مشبّه‌به محذوف در آن انسان است، فروغ مشبّه‌به‌هایی را از طبیعت و عناصر غیر انسانی برای انسان عاریه گرفته و بدین ترتیب نوعی درهم‌تنیدگی عناصر انسانی و غیرانسانی را پدیدآورده که نشان از تعلق خاطر خاصّ وی به انسان و مسائل مربوط به اوست و یگانه‌شدن انسان با کلّ هستی و طبیعت:

ای دو چشمانت، چمنزاران من / داغ چشمت خورده بر چشمان من (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۲۰)

مشبّه‌به برای انسان چمنزاران است که یک عنصر غیرانسانی است.

و نگاهم / مثل یک حرف دروغ / شرمگین است و فروافتاده. (همان: ۸)

انبوه سایه‌گستر مژگانش / چون ریشه‌های پردهٔ ابریشم / جاری شدند از بن تاریکی (همان: ۲۱۷)

برای مژگان انسان مشبّه‌به از طبیعت بی‌جان آورده و گزاره‌ی «جاری شدند» را از «آب» گرفته و به طریق استعاره‌مکنیه

آن افزوده.

من دلم می‌خواهد که بیارم از آن ابر بزرگ (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۵۵)

باریدن که خاصّ باران است برای انسان آن هم برای خود شاعر عاریه گرفته شده که نشان می‌دهد در نگاه فروغ

انسان با طبیعت یکی شده و به یگانگی و اتحاد رسیده است.

از عناصر دیگری که به شعر تحرک و پویایی می‌بخشد تضاد است. «زیرا حرکت از نظر فلسفی و فیزیکی نیز جز دگرگونی نسبت یک شیء با مبدأ خاصی نیست و از رهگذر آمدن اجزاء متضاد است که این دگرگونی احساس می‌شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۲۶۱)

در شعر فروغ این تضاد در بیان اندیشه‌های اومانیستی و نشان دادن علاقه‌ی شاعر به محوریت تفکر انسانی، نقش مهمی را ایفا می‌کند.

من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرفها و صداها می‌آیم
و این جهان به لانه‌ی ماران مانند است
و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی‌ست
که هم‌چنان که تو را می‌بوسند

در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۲۹)

بوسیدن که یک امر لطیف و سرشار از عاطفه‌ی انسانی است با اندیشه‌ی بر دازدن همان فرد، در یک جا جمع شده و این پارادوکس، اندیشه‌ی انسان‌گرایانه‌ی شاعر را اوج می‌دهد چرا که تصویری بسیار زنده از روابط دوگانه و غیرواقعی افراد جامعه ساخته است. جهانی که بی تفاوتی در تمام بافت‌های آن از فکر و اندیشه گرفته تا حرف و صدا رسوخ کرده و شخصیت افراد را شکل داده است.

پیغمبران گرسنه‌ی مفلوک

از وعده‌گاه‌های الهی گریختند. (همان: ۳۶۳)

پیغمبران در اندیشه‌ی انسان مسلمان از قداست خاصی برخوردار هستند که همواره سختی‌ها را تحمل کرده‌اند و به خاطر دستوره‌های الهی سرزنش‌ها به جان خریدند اما در این شعر آن قدر بدبخت هستند که رسالت را از یاد برده‌اند و از وعده‌گاه‌ها گریخته‌اند.

و گاه این تضاد آن قدر پنهان است که تشخیص آن کار ساده‌ای نیست:

بر او بیخشاید

بر او که از درون متلاشی‌ست

اما هنوز پوست چشمانش از تصوّر ذرات نور می‌سوزد

و گیسوان بی‌پده‌اش

نومیدوار از نفوذ نفس‌های عشق می‌لرزد. (همان: ۳۲۱)

این شعر تصویری از زندگی خود فروغ است خطاب به دیگران. او از درون متلاشی شده و در حال فنا شدن است اما اگر چشمانش، خورشید یا نور را حتی تصوّر کند، پوست چشمانش می‌سوزد و نیز گیسوانش که اگرچه بی‌پده شده‌اند و نامیدند اما اگر نفسی از عشق به آن‌ها برسد می‌لرزند. پس در عین متلاشی شدن هنوز جان زندگی در او جاری‌ست. این تضاد نیز که به شکل متناقض‌نما بیان شده، در تصویرپردازی اندیشه‌های انسان‌گرایانه نقش بهتری را ایفا کرده است. در شعری دیگر نیز این تناقض وجود دارد:

داشتم باهمه‌ی جنبش‌هایم

مثل آبی را کد

ته‌نشین می‌شدم آرام آرام (همان: ۳۲۵)

از دیگر عواملی که در تصویرپردازی بسیار مؤثر است واژگان هستند. انتخاب واژه‌ها بیانگر نگاه و اندیشه و احساس شاعر است. هر شعری واژگان خاص خود و در نهایت، زبان و بیان و ساختار خاص خود را می‌طلبد که اگر این چند عامل درست و به جا گزینش شده باشد، شکل درونی یا ذهنی شعر منسجم می‌گردد. «در نخستین آثار فروغ واژه‌ها به عنوان ابزار شعر در سطح حرکت می‌کنند و احساس‌ها و هیجان‌های شاعر را به تصویر می‌کشند... و صورت معمولی و حالت گفتاری خود را

دارند... در مرحله‌ی بعد با تصرف و رابطه‌ی غیر معمول واژه‌ها و نشانه‌ها و توان‌های زبانی، نگاهش به تصویر و اندیشه‌ای عمیق بدل شده، ساختار روان او به صورت نظام زبانی شکل گرفت... و رها از وابستگی جنسیتی، اندیشه و زبان مستقل خود را در آثارش نشان داد. (کراچی، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

انسان در شعر فروغ

۱- انسان در مفهوم عام

انسان در شعر فروغ برخلاف بسیاری از شاعران حضور فعال و پویا دارد نه منفعل و ایستا و از حاشیه به مرکز آورده شده است. انسان گاه در مفهوم عام ظهور می‌یابد و گاه سایر افراد هستند.

توصیف انسان در شعر فروغ به دو شکل است:

الف) بیان مسائل جسمانی و توجه به اندام‌های انسان و استفاده از واژه‌هایی که به جسم و تن مربوط می‌شود:

سخن از پیوند سست دو نام

و هم‌آغوشی در اوراق کهنه‌ی یک دفتر نیست

سخن از گیسوی خوشبخت من است

با شقایق‌های سوخته‌ی بوسه‌ی تو (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۸۴)

می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم

با گیسوانم؛ ادامه‌ی بوهای زیر خاک

با چشم‌هام؛ تجربه‌های غلیظ تاریکی (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۱۱)

ب) تأکید بر عمل و رفتار انسانی

تو با من می‌رفتی/ تو در کنار من می‌خواندی/ وقتی که من خیابان‌ها را بی‌هیچ مقصدی می‌پیمودم/ تو با من می‌رفتی/ تو در من می‌خواندی/ تو از میان نارون‌ها گنجشک‌های عاشق را/ به صبح پنجره دعوت می‌کردی (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۹۲)

استفاده از فعل در جمله‌های این شعر، ساخت متفاوت و پویاتری را به شعر داده و شاعر عمداً خواسته بر فعل‌ها تأکید کند.

گاهی نمود انسان در شعر فروغ تنها مخاطب واقع شدن است. فعل‌هایی به کار می‌برد که به‌طور کلی در خطاب با انسان است:

نگاه کن که غم درون دیده‌ام/ چگونه قطره قطره آب می‌شود/

نگاه کن/ تمام هستی‌ام خراب می‌شود. (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۱۹۱)

اهمیت انسان در نگاه فروغ آن قدر است که هیچ‌گاه آرزو نکرده که ستاره‌ای شود در آسمان یا هم‌نشین فرشتگان و از این که روی خاک است و به عنوان انسان زندگی می‌کند بسیار خرسند است:

هرگز آرزو نکرده‌ام/ یک ستاره در سراب آسمان شوم/ یا چو روح برگزیدگان/ هم‌نشین خامش فرشتگان شوم/ هرگز از زمین جدا نبوده‌ام/ با ستاره آشنا نبوده‌ام/ روی خاک ایستاده‌ام/ با تنم که مثل ساقه‌ی گیاه/ باد و آفتاب را می‌مکد که زندگی کند. (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۱۹۶)

محوری بودن نقش انسان، برتری او نسبت به تمام پدیده‌های هستی، میل شاعر برای این که تنها انسان باشد با همان تن و روح و اندام در این شعر از طریق تشبیهات و نیز گزینش واژگان مناسب که با ساختار درونی شعر هماهنگ است تصویر شده است. شاعر تنش را به ساقه‌ی گیاه تشبیه کرده است که برای زندگی باد و آفتاب و آب را می‌مکد. در این جا فروغ به نظریه‌ی ناتورا لیست‌ها نزدیک می‌شود، یگانگی و نزدیکی بسیار زیاد با زمین و طبیعت مادی.

درب‌خی از شعرها حضور انسان با یکی از ملائمت‌های دیده می‌شود. شاعر در این گونه شعرها، صفت‌ها و نسبت‌ها و وسایلی را که مربوط به انسان است به سایر پدیده‌ها نسبت داده است و بدین طریق روح انسانی در این پدیده‌ها جاری گشته است: ناگهان پنجره پر شد از شب/شب سرشار از انبوه صداهای تهی/شب مسموم از هرم زهرآلود تنفس‌ها (همان: ۲۱۳)

۲- خودشاعر

طبیعی است که نزدیک‌ترین کس به شاعر خودش است. از این رو پرداختن به مسائلی که مربوط به خود است یکی از محورهای اساسی شعر وی است. در شعرهای سه دفتر اول «دیوار»، «اسیر» و «عصیان» فروغ زنی است گرفتار قیدوبندهای جامعه سنتی که تمام فکر و ذهنش پیرامون اسارت در دستان برتر مرد و محصور بودن در حصارهای استوار افکار پذیرفته شده و محدود و تلاش برای رهایی از این موقعیت و شورش علیه چنین جامعه‌ای است:

به لب‌هایم مزین قفل خموشی/ که در دل قصه‌ای ناگفته دارم

ز پایم باز کن بند گران را/ کز این سودا دلی آشفته دارم (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۹۳)

ولی ای مرد ای موجود خودخواه/ مگو ننگ است این شعر تو ننگ است

بر آن شوریده‌حالان هیچ دانی/ فضای این قفس ننگ است ننگ است (همان: ۹۵)

در دو دفتر دیگر نیز خود شاعر حضور پررنگی دارد، اما هم و غمش مسائل گذشته نیست و اساساً آن همه قیدوبند دیگر اهمیتی برایش ندارد.

شعر «وهم سبز» روایتی از احساسات و اندیشه‌های زنانه‌ی فروغ است. روایتی که فروغ در آن با ناامیدی زندگی‌اش را مرور می‌کند و از تلخی فریب‌ها و دروغ‌ها و از این که هیچ قلّه و اوجی در انتظارش نیست، شگفت‌زده است و در جست‌وجوی پناهی است. این شعر بیش از هر شعر دیگر فروغ تمرکز دیدگاه او را بر خودش نشان می‌دهد به گونه‌ای که رفتارها و احساسات خود و نیز ذات خود را می‌کاود برای بیان شعر از هر آن چه که لازم می‌داند خوب استفاده می‌کند تا شعر بدون تکلف، خودش جاری شود. استفاده‌ی وی از واژه‌های غیرشاعرانه مثل «چرخ خیاطی» و ساخت ترکیب‌های نه‌چندان دل‌نشین، گرفته تا الگوهای نحوی متفاوت به ساختار شعر وی شکلی متناسب بخشیده است.

مراپناه دهید ای اجاق‌های پراختش و ای نعل‌های خوشبختی/ او ای سرود ظرف‌های مسین در سیاه‌کاری مطبخ/ او ای ترنم دلگیر چرخ خیاطی (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۸۱)

درهربند از شعر «وهم سبز» شاعر نگاهش به یک مسئله است و یک گوشه از زندگی‌اش را بیان می‌کند. ساختار بند منسجم است و تمام عناصر، مربوط به یک موضوع است و بند تمام می‌شود اما در نهایت همه‌ی آن‌ها یک چیز را بازگو می‌کنند: چه بوده‌ام، چه‌طور بوده‌ام و چه‌طور این اتفاقات افتاده است؟

فروغ گاه، هویتش را با اعضای بدن یا فکر و صدا نشان می‌دهد:

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم/ سبز خواهم شد می‌دانم می‌دانم می‌دانم/ و پرستوها در گودی انگشتان جوهری‌ام/ تخم خواهند گذاشت (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۱۸)

دست‌ها یک بُعد از هویت اوست که نمادی از کار و توانایی‌های اوست آن‌ها را می‌کارد چون درختی. زیرا نتیجه‌ی کار دست‌ها (قلم زدن برای تغییر) را در آینده می‌بیند و با تکرار سه بار کلمه‌ی «می‌دانم» بر اطمینان خود به حصول نتیجه تأکید کرده است.

فروغ در «تولد دیگری» خود را به گونه‌ای رمزی «پری کوچک غمگینی» می‌داند که در اقیانوسی مسکن دارد. زیستن در انزوای دریا رمز زندگی و مرگ توأمان است. (شمیسا، ۱۳۷۲: ۴۹)

من پری کوچک غمگینی را می‌شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد

و دلش را در یک نی لیک چوبین

می‌نوازد آرام آرام (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۱۹)

۳- معشوق

توجه به معشوق، آن هم از سوی یک زن در شعر که همواره کاری خطا شمرده می‌شده بیانگر شکستن حصارهای استوار و شکست‌ناپذیرنمای سنت‌های جامعه‌ای است که هزارسال شاعران آن (که اغلب مرد بودند) به معشوق مرد خطاب و تغزل می‌کردند.

معشوق در شعر فروغ به عنوان یک انسان جایگاه خود را یافته و به دو شکل تصویر می‌شود: در نگاه اول در شعر با عنوان «معشوق من» انسانی نیرومند و خشن، عاصی و قدرتمند توصیف می‌شود. شیوه‌ی تصویرگری در این شعر از طریق تشبیه است:

معشوق من با آن تن برهنه‌ی بی‌شرم

بر ساق‌های نیرومندش

چون مرگ ایستاد (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۴۵)

تصویری که از راه تشبیه معشوق و ساق‌های نیرومند، وی به مرگ که مشبه بهی غیرحستی است، ایجاد می‌شود فنا و نیستی و بی‌اختیاری او را در برابر معشوق نشان می‌دهد. تصویری که سال‌ها و قرن‌ها در گذر تاریخ، زن ایران در برابر معشوقش داشته‌است. در بندی دیگر باز هم از رهگذر تشبیه او را به تاتار و بربر که نماد وحشی‌گری هستند نسبت می‌دهد. «عشقی که در این جا عرضه می‌شود شور غریزی ناب نیست بلکه حکایت‌کننده‌ی جهان آشفته و پرتلاطم جانی دردمند است که از پشت منشور شکسته‌ی روانی پر شور بیان می‌شود. (دست‌غیب، ۱۳۸۰: ۶۹)

معشوق در سه دفتر اول به طرز بسیار ساده‌ای مورد خطاب واقع می‌شود و با وی از گذشته‌ها و دوست‌داشتن و وفا و... سخن می‌گوید بی‌آن که با آرایه‌های ادبی پیرایه‌ای بر سخن خویش بسته باشد:

در منی و این همه زمن جدا/ بامنی و دیده ات به سوی غیر

بهرمن نمانده راه گفت و گو/ تو نشسته گرم گفت و گوی غیر (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۸۱)

در شعر «رؤیا» یک معشوق خیالی که شاهزاده‌ای نشسته بر اسب یال‌طلایی ست از راه دور به سراغش می‌آید. در این شعر که از تکنیک روایت استفاده شده دختر خوشبخت، مورد پسند شاهزاده که نیمه‌شب‌ها خواب آمدنش را می‌دیده واقع می‌شود و سوار بر اسب او از شهر غمگین رخت برمی‌بندد و مردمان زیر لب آهسته و با حسرت می‌گویند: دختر خوشبخت! نگاه دوم به معشوق در دفتر آخر و در شعر «ایمان بی‌اوریم به آغاز فصل سرد» است. در این شعر معشوق پنج بار به شکل «ای یار ای یگانه ترین یار» مورد خطاب واقع می‌شود. زمانی که شاعر از جامعه‌ی انسانی ناامید شده و ناتوانی دست‌های سیمانی را می‌بیند و زمانی که آن قدر سرد است که هیچ وقت گرم نخواهد شد، معشوق را با عنوان «ای یار ای یگانه ترین یار» به یاری می‌خواند.

این کامل‌ترین شکل از معشوق در شعر فروغ است که از جسم و تن گذشته، خیال و حتی واقعیت‌های گذشته را هم رها کرده و به نیمه‌ی دوم و پنهان خود به این شکل می‌رسد.

«معشوق در شعر فروغ هم نهایتاً معشوقی متعالی و روحانی است که می‌تواند معشوق هر کس دیگری هم باشد. او نیز در مجموع از اسطوره گفته است نه از چهره^۴. بدین ترتیب در شعر فارسی همواره با تیپ عاشق و تیپ معشوق مواجهیم نه با فرد عاشق یا معشوق. منتها فروغ در این دو تیپ به مقتضای عصر خود و بینش زمانه خود دخل و تصرفی قابل تأمل کرده‌است و تا حدودی بینش و شخصیت فردی را در آن راه داده‌است و این از یکنواختی و تکراری بودن شعر عاشقانه‌ی فارسی کاسته‌است.» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۹۳)

۴- مخالفان فروغ

مخالفتان فروغ طاعنان و بی خبرانی هستند که بدون تفکر به ملامت وی پرداخته اند. هر چند برای فروغ مهم نیست که مخالفانش چه می گویند. «چندوقت پیش در یکی از مجلات معروف انتقادی راجع به اشعارم خواندم که میل دارم عیناً جواب مرا راجع به آن انتقاد در مجله تان منعکس کنید: اولاً شخصی که انتقاد کرده بود این قدر شهادت نداشت که منظور خودش را صریحاً بیان کند بلکه در لفافه چیزهایی گفته بود که من از این انتقاد خنده ام گرفت، بدیهی است که من به این گونه انتقادات توجهی ندارم و خوشبختم از این که همه‌ی مخالفین من از این نوع هستند.» (جلالی، ۱۳۷۵: ۵۷)

در اشعار فروغ به ندرت به مخالفان پرداخته شده چند مورد آن هم به طریق غیر مستقیم. در شعر «تنها صداست که می ماند» نسبت به کسانی که قضاوت های نابه جاییشان درباره شخصیت و اندیشه وی به روزنامه ها راه یافته، این گونه می گوید:

و سوسک... آه وقتی که سوسک سخن می گوید/ چرا توقف کنم/ همکاری حروف سربی بیهوده ست/ همکاری حروف سربی اندیشه ی حقیر را نجات نخواهد داد/ من از سلاله ی درختانم/ تنفس هوای مانده ملولم می کند. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۶۵)
چرا توقف کنم/ من از عناصر چهارگانه اطاعت می کنم/ و کار تدوین نظام نامه ی قلبم/ کار حکومت محلی کوران نیست. (همان: ۴۶۶)

دانشگاه زنجان
۱۳-۱۵ شهریور ۹۲
فارس لیرا

۵- روشنفکران

نگاه فروغ به روشنفکران عصر خود یا بهتر است بگوییم کسانی که ادعای روشنفکری دارند، نگاهی متفاوت است. وی هرگز شیفته‌ی این گروه نشد بلکه به خوبی تهی بودن اندیشه‌های آن‌ها را درک کرده بود. «فروغ در مجامع روشنفکری تهران رفت و آمد داشت اما چنان که از سخنان و نامه‌ها و اشعارش برمی آید هیچ‌گاه آنان را جدی نگرفت. از آن جا که زن بود شاید بهتر از مردان، پوشالی بودن این طبقه را دریافته بود.» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

فروغ بازبانی طنزآمیز و با استفاده از صنعت ادبی اغراق به توصیف این طبقه می پردازد:
من می توانم از فردا... بعد از... صرف چندبادیه پستی کولای ناخالص/ و پخش چند یاق و ویا هو و وغ و هو هو رسماً به مجمع فضلی فکور و فضله‌های فاضل روشنفکر/ و پیروان مکتب داخ داخ تارخ تارخ بپیوندم. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۰۶)

کاربرد واژه در معنای عکس خود، جناس ساختن فضله از فاضل و کنار هم نهادن آن‌ها و آشکار کردن چگونگی روشنفکر به حساب آمدن آن‌ها، زبان گزنده‌ای به این شعر داده است. این نگاه تیز و زبان گزنده در سراسر شعر «ای مرزپرگر» آشکار است. در شعر «آیه‌های زمینی» نیز روشنفکران، انبوه بی تحرکی توصیف شده‌اند که در مرداب‌های الکل غرق شده‌اند. روشنفکر زمانه فروغ، نگاهی ایستا و بی حرکت دارد که برای رفع اندوهش به الکل پناه برده و در دنیایی غیر واقعی سیر می کند.

مرداب‌های الکل با آن بخارهای گس مسموم/ انبوه بی تحرک روشنفکران را/ به ژرفنای خویش کشیدند. (همان: ۳۶۴)

سخن آخر:

اومانیسم، زاینده انقلاب صنعتی اروپا در دوران تجدید حیات علم است و بازگشت به اندیشه‌های انسان‌مدارانه پس از سرخوردگی از کلیسا و اندیشه‌های دینی. برخی در این راه به افراط رفته تا آن جا که خداناباوری را جایگزین اندیشه‌های دینی کرده‌اند، اما بسیاری از اومانیست‌ها ضمن اصالت بخشیدن به انسان، به وجود خدا نیز معتقد بودند. در تفکر شاعران معاصر ایرانی نیز جایگاه انسان با دوران کلاسیک متفاوت است. انسان امروز به انسان و اصالت و محوریت وی بیشتر اهمیت می دهد در میان شاعران معاصر نیز بسیاری به انسان توجه خاص داشته اند.

فروغ فرخزاد اگرچه مدعی پیروی از مکتب اومانیسم نیست اما در اشعار وی می توان جلوه‌های حضور اصالت انسان را دریافت که این اندیشه‌ها را با زبانی خاص (به ویژه در دفتر دوم) و نیز با کاربرد معتدل آرایه‌های ادبی از قبیل واج آرای، جناس و... و صورخیال و سایر امکانات زبانی به گونه‌ای متمایز بیان کرده است. نگاه فروغ به انسان نگاهی متفاوت است. وی انسان را

از حالت رکود و ایستایی، از حاشیه به مرکز توجه آورده است. تلاش فروغ برای پررنگ جلوه دادن نقش زن در جامعه و حضور زن در شعرش، و طغیان علیه تفکر مردسالارانه نیز بخش دیگری از اندیشه‌های انسان‌گرایانه‌ی وی را شکل می‌دهد.

منابع و مأخذ

- ۱- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۱) انسان در اسلام و مکاتب غربی. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- ۲- جلالی، بهروز (۱۳۷۵) جاودانه زیستن، در اوج ماندن. تهران: مروارید.
- ۳- داد، سیما (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
- ۴- دست‌غیب، عبدالعلی (۱۳۸۰) پری کوچک دریا. تهران: آمیتیس.
- ۵- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۳) چشم انداز شعر معاصر ایران. تهران: نشر ثالث.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۸). صورخیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- ۷- شمیسا، سیروس (۱۳۷۲) نگاهی به فروغ. چاپ اول. تهران: مروارید.
- ۸- فرخزاد، فروغ (۱۳۷۹). دیوان اشعار. چاپ اول. تهران: مروارید.
- ۹- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۶). مجموعه‌ی شعر. تهران: نگیا.
- ۱۰- کراچی، روح‌انگیز (۱۳۸۳) فروغ فرخزاد. چاپ اول. شیراز: داستان سرا.

